

نقشه شخصیت ایناگرام

راهنمای رشد و توسعه بر اساس

آموزه‌های ایناگرام (۴)

مترجم و مؤلف: جعفر واعظی



راهنمای رشد و توسعه بر اساس آموزه‌های اینی‌گرام

دفتر چهارم

Enneagram Development Guide (4)

نقشه شخصیت اینی‌گرام

The Enneagram Personality Map

نویسنده: جعفر واعظی

تهران

۱۴۰۲

نقشه شخصیت ایناگرام

یناگرام، به ما کمک می‌کند تا پترن‌های ویژه (الگوهای اسپسیفیک) شخصیتی و سایه‌های (شدهای) همراه آن‌ها را با توصیف عادت‌ها و صفت‌های شخصیتی (تریت‌های) بیست‌وهفت «خود کاذب» (“False selves”) به شیوه‌ای نظام‌مند (سیستماتیک) شناسایی کنیم.

یناگرام، شخصیت را مطابق «مرکز هوش» (“center of intelligence”) غالب مورد توجه قرار می‌دهد: بدنی/فیزیکی، قلبی/هیجانی، یا سری/فکری). سپس هر کدام از این سه مرکز دوباره به سه تیپ شخصیتی تقسیم می‌شود تا در مجموع نه تیپ داشته باشیم.

معناداری عدد نه

عدد نه، حد و مرز (*boundary*) بین این جهان (*mundane*)، و بی‌کران متعالی (*transcendental infinite*) را نمایندگی می‌کند.
(مایکل اس. اشنایدر)

راهنمای مقدماتی برای ساختار گیتی: آرکی‌تایپ‌های ریاضی طبیعت، هنر، و علم

دایره نه نقطه ایناگرام را می‌توان به‌عنوان مرزی بین ماهیت متناهی یا دنیوی زندگی انسانی (آن‌گونه که توسط شخصیت تجربه می‌شود) و بی‌نهایتی که فراتر از آگاهی انسان قرار دارد - واقعیت بزرگ‌تر گیتی که فراتر از درک انسان است، در نظر گرفت. ما در دیدگاه محدود شخصیت تثبیت (*fixated*) شده‌ایم. نه، عدد آخر در سیستم پایه ۱۰ (دهدهی)

-
1. The Enneagram Personality Map
 2. The Significance of Nine
 3. Michael S. Schneider, A Beginner's Guide to Constructing the Universe: The Mathematical Archetypes of Nature, Art, and Science.

است که هویت خاصی دارد. به این ترتیب، این نماد (سمبل)، بالاترین دستاورد در یک تلاش خاص است: مرز نهایی (the utmost boundary).

یونانیان باستان، نه را «افق» ("the horizon") می‌نامیدند. نه برای آن‌ها همچنین نشان‌دهنده آن چیزی بود که عناصر ماهوی (essential) هر رویداد را در یک کل محصور می‌کند یا پیوند می‌دهد. بلیک (A. G. E. Blake) توضیح می‌دهد که در نمودار اینیگرام، «نقطهٔ راس ۹ منحصر به فرد است» زیرا «این نقطه، آغاز و پایان چرخه را نشان می‌دهد ... چیزی که شکل کل را می‌دهد. این خاستگاه هدفی است که باید محقق شود».

ما می‌توانیم همبستگی‌های (correlations) زیادی بین ۹ تیپ اینیگرام و عناصر خاصی از حکمت باستانی (ancient wisdom) را که در اشکال مختلف متون کلاسیک یافت می‌شوند، پیدا کنیم.

به‌عنوان مثال، طبق کابالا، جوهر ملکوت ناشناخته در نموداری به نام «درخت زندگی» به تصویر کشیده شده است. این درخت دارای ده سفیروت یا اعدادی است که بیانگر اصول ملکوت هستند که نه تایی آن‌ها مستقیماً با نه کهن‌الگوی (آرکی‌تایپ) اینیگرام مطابقت دارند (دهمین، کتر، در بالای نمودار اینیگرام قرار می‌گیرد، زیرا روح مسیح را منعکس می‌کند و بنابراین، به شخصیت انسان مربوط نمی‌شود).

◀ **توجه:** در مورد کابالا، کتاب آدم و درخت کابالیستیک (*Adam and the Kabbalistic Tree*)، نوشتهٔ ضعیو بن شمعون حالوی (*Zev ben shimon Halevi, Weiser, 1974*) را مطالعه کنید. او در صفحهٔ ۱۹۲ روابط مابین سفیروت و اسقف‌ها را شرح می‌دهد. همچنین کتاب اینیگرام و کابالا (*The Enneagram and Kabbala*) نوشتهٔ هوارد ادیسون (*Howard Addison, Jewish Lights Press, 1998*) مطالعه شود.

-
1. "The apex point 9 is unique"
 2. Blake, A. G. E.: *The Intelligent Enneagram*, p. 27: "it represents the beginning and end of the cycle...that which gives the form of the whole. It is the source of the purpose that has to be realized."
 3. According to the Kabbalah, for example, the essence of the unknowable divine is portrayed in a diagram called the "Tree of Life." This Tree has ten Sefirot, or numbers that represent divine principles, nine of which correspond directly to the nine Enneagram archetypes. (The tenth, Keter, is placed above the Enneagram diagram, as it reflects the Messiah's soul and so doesn't relate to the human Personality.) Addison, Howard A., *The Enneagram and the Kabbalah: Reading Your Soul.*; 1998; Smoley, Richard, and Jay Kinney, *Hidden Wisdom: A Guide to the Western Inner Traditions*; 1999.

اودیسه، شعر حماسی هومر، بر اساس نه «سرزمین» متفاوتی است که اودیسیئوس در طول تلاش خود برای بازگشت به منزل پس از جنگ تروی از آن‌ها بازدید می‌کند. هر یک از این نه سرزمین موانعی را به وجود می‌آورند که اودیسیئوس برای ادامه سفر به سمت منزل باید بر آن‌ها غلبه کند. این سفر کهن‌الگویی (آرکی‌تایپی) بازگشت به منزل، استعاره‌ای (متافوری) از سفر درونی رشد شخصی به سمت «منزل» («home») یا خود واقعی (true self) است. به‌طور شگفت‌انگیزی، ویژگی‌های نه سرزمین، و کاراکترهایی که در آن زندگی می‌کنند، دقیقاً به موازات موضوعات (issues) و تریتهای (traits) نه شخصیت توصیف شده انیگرام است - و اودیسیئوس آن‌ها را به همان ترتیبی که در خلاف جهت عقربه‌های ساعت در اطراف انیگرام ظاهر می‌شوند، بازدید می‌کند. در این اثر و در ایلید هومر (The Iliad)، ویژگی همانندسازی اصلی شخص معمولاً چیزی است که به شکست آن‌ها منجر می‌شود. این به‌صورت دقیق، چیزی را که ما در تیپ‌های شخصیتی انیگرام می‌بینیم، آینه‌سازی می‌کند: بزرگ‌ترین «توانایی» («strength») هر شخصیت همچنین می‌تواند نقص‌کننده (fatal flaw) یا مهم‌ترین مانع آن باشد.

➤ نکته کاربردی:

واژه‌های *blemish*, *defect*, *fault*, *imperfection* و *flaw* (عیب، نقص، خطا)، هم‌معنی (synonym، مترادف) هستند: این اسم‌ها دلالت بر از دست دادن (loss) یا عدم کمال (perfection) می‌کنند.

Blemish چیزی است که تصور می‌شود ظاهر یا کاراکتر یک چیز را خدشه‌دار می‌کند (to mar): «صنعت (Industry) در هنر (art) یک ضرورت (necessity) است - نه یک فضیلت (virtue) - و هر شاهدهی (evidence) از آن، در محصول (production)، یک لکه یا عیب (blemish) است» جیمز مک‌نیل ویستلر (James McNeill Whistler).

Fault و *Imperfection* به‌طور جامع‌تری (comprehensively) در مورد هر کمبود (deficiency) یا کاستی (shortcoming) صدق می‌کند: «یک منتقد واقعی باید به جای نقایص (imperfections) به برتری‌ها (excellencies) توجه کند»

1. Homer's epic poem, The Odyssey, is structured in terms of the nine different "lands" Odysseus visits during his quest to get home after the Trojan War.

جوزف ادیسون (Joseph Addison). «هر یک از ما جدی‌ترین خطاهای (faults) او را به دیگری گوشزد می‌کنیم و از این طریق به او کمک می‌کنیم تا آن‌ها را برطرف کند (remedy)» آناهاوارد شاو (Anna Howard Shaw).

Defect حاکی از یک نقص (shortcoming) جدی عملکردی (functional) یا ساختاری (structural) است: «پرورش بد (Ill breeding) ... یک عیب (defect) واحد نیست، نتیجه بسیاری است» هنری فیلدینگ (Henry Fielding).

Flaw نقصی (imperfection) است که ممکن است پنهان باشد یا ظاهراً بی‌اهمیت (insignificance) باشد، اما اغلب پیامدهای جدی دارد: آزمایش‌ها، یک نقص (flaw) بسیار بنیادی را در نظریه آشکار کردند.

◀ **توجه:** اشعار حماسی هومر (Homer)، در هشت قرن قبل از میلاد، قدیمی‌ترین و مهم‌ترین آثار مکتوب در اروپاست. ایلیاد (Illiad)، داستان محاصره تروی (تلفظ فرانسوی: تروا)، و اودیسه (Odyssey)، داستان برگشت قهرمان جنگ تروی، اودیسه‌ئوس (Odysseus) را تعریف می‌کند (ایتالیایی‌ها به اودیسه‌ئوس، اولیس (Ulysses) می‌گویند).

♣ **دکتر میر جلال‌الدین کزازی** می‌نویسد: «اودیسه، یکی از سه نامه نامور پهلوانی در فرهنگ اروپایی است. دو نامه دیگر، ایلیاد است و اینه‌اید. ایلیاد و اودیسه بازخوانده به سخنور باستانی یونان، هومر است که هرودوت زمان زندگانی‌اش را سده نهم پیش از زادن مسیح دانسته است. اینه‌اید را نیز سخن‌سرای نام‌بردار لاتین، ویرژیل سروده است که هفتاد سال پیش از زادن مسیح، دیده به دیدار جهان گشوده بود. درباره هومر، سخنور دیرینه و نابینای یونانی که چهره‌ای افسانه‌رنگ یافته است و سرگذشت او، چند و چون بسیار است. او را مردی ایونی شمرده‌اند که در سمیرن زاده است و در شیوس زیسته است و در لوس، دیده از دیدار جهان فرو پوشیده است. در میان این سه نامه پهلوانی، ایلیاد حماسه بنیادین است و آن دو دیگر دنباله و افزونه‌ای بر آن شمرده می‌توانند شد... این دَریوسته دیرینه را به سه پاره بخش کرده‌اند: ۱) تلماکی یا سفرهای تلماک ...، ۲) بازگشت اولیس ...، ۳) کین‌ستانی اولیس ... خلاصه بازگشت اولیس را مترجم به این صورت گزارش می‌دهد: بازگشت اولیس: در این بخش که در سرود پنجم تا سیزدهم سروده شده است، سخن از اولیس در آبخو ست کالیپ سو می‌رود؛ این بغانو که دل بدو باخته

است، وی را دیری در آبخوست خویش نگاه می‌دارد؛ اما اولیس همواره در اندیشه باز رفتن به سرزمین خویش است. سرانجام، گلکی می‌سازد و بر پهنه لغزان روان می‌گردد؛ لیک طوفانی شگرف و هراس‌آفرین او را بر کرانه سرزمین فئاسیان درمی‌افکند (سرود پنجم). در آن‌جا، قهرمان شوریده روز نوزیکا، دخت شاه آلسینوس فرمانروای فئاسیان را می‌بیند. دو شیزه وی را نزد پدرش راه می‌نماید و او اولیس را به گرمی پذیرا می‌شود و از وی درمی‌خواهد که سرگذشتش را بازگوید (سرود ششم تا هشتم). بدین سان اولیس آن‌چه را که تا آن زمان بر وی گذشته است، نزد شاه آلسینوس باز می‌گوید (سرود نهم تا سیزدهم)؛ داستان رفتنش را به نزد سیکونان و لتوفاژها و کالیپسو و سپس به نزد اتول و به سرزمین لستریگونان و به نزد سیرسه فسون‌کار که همراهانش را به خوک دیگرگون می‌سازد باز می‌گوید و آن‌گاه سخن از سرزمین سیمریان در میان می‌آورد که در آن به جهان زیر زمین راه می‌جوید و با نهان‌گوی مردگان درباره آن‌چه می‌بایدش کرد و آن‌چه در پیش خواهد داشت، رأی می‌زند؛ نیز از دریای سیرن‌ها و از آبخوست خورشید و سرانجام از رفتنش به نزد کالیپسو. پس از پایان داستان، فئاسیان اولیس را با کشتی از دریا می‌گذرانند و به ایتاک باز می‌برند (سرود سیزدهم)».

♣ **مایکل گلدبرگ** می‌نویسد: «داستان قبل از داستان اودیسه، جنگ خونین تروی (Trojan War) است، یک کشمکش ۱۰ ساله در مورد زیباترین زن دنیا، که هلن (Helen) نامیده می‌شد. او با پادشاه منلائوس اسپارتا (King Menelaus of Sparta) ازدواج کرده بود. ولی پاریس (Paris)، شاهزاده تروی (ایلیوم در یونان)، مسیر او را به صورت مرموزی عوض می‌کند (با رضایت (consent) یا بدون رضایت او، ما فقط می‌توانیم تعجب کنیم، برای این‌که نسخه‌ها متفاوت هستند). منلائوس، پادشاهان یونانی دو ست را جمع‌آوری کرد تا با جنگ تروی، شهربانوی خویش را برگرداند. ایلیاد (The Iliad)، رخداد‌های سال آخر ۱۰ سال جنگ را بازگو می‌کند - آن در سال ۱۱۸۴ قبل از میلاد اتفاق افتاد - زمانی که یونانی‌ها سرانجام پیروز می‌شوند و هلن با پیروزی منلائوس اسپارتا باز می‌گردد. جنگاوران ایلیاد اقدام به نبرد می‌کنند؛ آن‌ها پیروزی را نصیب خود می‌کنند و از شکست‌ها نجات پیدا می‌کنند. آن‌ها ایگوهای (egos) خودشان را می‌سازند و قدرت خود را امتحان می‌کنند. آن‌ها

معمولاً در مطابقت مسیر خود یا اعمال اراده خودشان خجالتی (shy) نیستند. موضوع ایلید در مورد طراحی استراتژی و اقدام به عمل است، در مورد جنگ برای به دست آوردن چیزی است که دیگران هم آن را می‌خواهند؛ آن در مورد داستان چگونگی ساختن (یا نساختن) جایگاه خود در جهان است. اودیسیوس از زرنگ‌ترین ژنرال‌های یونان است. او یکی از مشهورترین و منحرف‌کننده‌ترین (devious) تدابیر تمام دوران‌ها را برنامه‌ریزی کرد: او یک اسب چوبی عظیم‌الجثه را تراشید و سرهم‌بندی کرد (to concoct a colossal, hollow wooden horse)، که یک دسته سربازان مخفی آماده به جنگ داخل آن بودند و آن را به‌عنوان یک هدیه به شهروندان تروی ارائه کرد. تروی‌ها هدیه چشم‌گیر اسب را به داخل شهر خود بردند، و زمانی که جنگاوران مخفی یونان در شب هنگام بیرون آمدند، ترواییان مبهوت و گیج، در ناآگاهی گرفتار و تکه‌پاره شدند؛ یونانی‌ها پیروزی نهایی را نصیب خود کردند (این روزها، یک برنامه کامپیوتری را که به‌صورت آشکاری خوش بازی است و شامل جهت‌های مرموز برای به بار آوردن ویرانی است، اسب تروی (Trojan Horse) می‌نامند). اکنون، جنگ تمام شده است، اودیسیوس در تدارک یک سفر سریع به سوی منزل، به سمت جزیره یونانی ایتاکا (Ithaca) است، درست از میان دریای اژه از تروی (در ساحل ترکیه امروز)؛ مسافت این سفر، ۵۶۵ مایل دریایی است، چیزی بیشتر از چهارده شب دریانوردی نیست. دریغا (Alas)، این سفر، برای اودیسیوس، ۱۰ سال زمان می‌برد. به ماجراهای این سفر دریایی مشکل‌آفرین، اودیسه گفته می‌شود؛ «سفرهایی همراه با اودیسیوس».

♣ **مایکل گلدبرگ** در جایی دیگر می‌نویسد: «سبک‌های اینیاگرام خیلی قدیمی هستند. هومر (حدود ۷۵۰ قبل از میلاد مسیح) به صورت اساسی، با نه درون‌مایه اصلی همان‌طور که امروز هستند، آشنایی داشت. اودیسیوس هر کدام از قلمروهای اینیاگرام را به صورت دقیق برعکس ترتیب عددی سیر می‌کند. خط سیر او به این صورت است: ۱. فئاسیان (Phaeacians)، میزبانان یک مارتا استوارت کامل (perfect Martha Stewart)، که در آن جا ارج (honor)، احترام (respect)، انصاف (fair play)، و ادب (courtliness)، همراه غذاهای به زیبایی آماده شده جایگاه والایی دارد.

1. Goldberg; Travels with Odysseus, pp. 11-12.

گلدبرگ، مایکل؛ سفرهایی همراه با اودیسیوس، صص ۷۶ تا ۷۷.

۲. کالیپسو (Calypso)، پری دریایی دو که به اودیسیئوس پیشنهاد می‌کند اگر در نزد او بماند، تمام نیازهای مادی او را فراهم خواهد کرد و حتی او را نامیرا (immortality) خواهد ساخت.

۳. سیلا (Scylla) و شاریبید (Charybdis)، یک هیولا (monster) و گرداب (whirlpool)، مکانی صخره‌ای و سخت، که در آنجا کشتیرانی ماهرانه با تمام سرعت، تنها امکان گذر کردن است. گفت‌وگو در مورد گلهٔ گاوان طلا مانند خورشید (the precious golden Cattle of Sun).^۱

۴. دیدار از هادِس (Hades)، دنیای زیر زمین روانی (psychic underworld). سیرن‌ها، چهارهایی که دریانوردان رهگذر را با آوازهای دلپذیر (melodious) افسون می‌کنند (bewitch).

۵. سیرسهٔ (Circe) تنها (solitary)، ساحره‌زن حيله‌گر پنج (the cunning Five sorceress).

۶. لستریگون‌های (Laestrygonians) پارانوئیدی (paranoid)، شش‌هایی که بدون عمل تحریک‌آمیزی (provocation) به اودیسیئوس حمله می‌کنند.

۷. آئولی (Aeolia)، یک جزیرهٔ هفت که به طرز عجیبی (whimsically) در روی دریا شناور است، و با باد جابه‌جا می‌شود، جایی که اهالی هفت، جشن و سرور برپا می‌کنند (feast and party).

۸. سیکلوپ‌ها (Cyclops)، هشت‌های غول‌پیکر قدرت‌مند (powerful) و انتقام‌جو (vengeful)؛ «هر کدام در غار مخصوص خودش سُکنی گزیده است و هر یک قانون خویش را بر فرزندان و زنانش روا می‌دارد، بی‌آن‌که اندیشه و پروایی از دیگری داشته باشد».

۹. سرزمین نیلوفرخواران (Lotus Eaters)، نُه‌های خواب‌آلود (dreamy) و فراموش‌کار (forgetful).

♣ **گلدبرگ** در کتاب: سفرهایی همراه با اودیسیئوس (Travels with Odysseus) این موضوع را با تفصیل بیشتری واکاوی می‌کند. برای تو ضیح همبستگی بین اینیگرام و اودیسیهٔ هومر، کتاب زیر را مطالعه کنید که مترجم حاضر، برگردان و منتشر کرده است:

1. The 9 ways of working, p. 340.

سفرهایی همراه با اودیسه‌ئوس: نه کهن‌الگوی شخصیتی اینیگرام در اودیسه هومر،
تألیف: مایکل گلدبرگ، ترجمه و تحقیق: جعفر واعظی.

به‌طور مشابه، ما نسخه‌هایی (ورژن‌هایی) از شورهای (passions) نه‌گانه اینیگرام را در «معصیت‌ها» (“sins”) یا الگوهای ناخودآگاهی که مانع از رسیدن انسان‌ها به بهشت می‌شود، در شعر حماسی دانت، «کمدی الهی» (“The Divine Comedy”) می‌یابیم. ساختار سه‌گانه دوزخ (Inferno)، برزخ (Purgatory) و بهشت (Paradise) دانت و سطوح نه‌گانه در بخش‌های مختلف جغرافیای اخلاقی دنیای زیرین که او می‌سازد، همچنین برخی از موضوعات مشابه ترسیم شده اینیگرام را برجسته می‌کند: عدم همانندسازی (disidentification) (دوزخ)، تطهیر (purification) از طریق رنج آگاهانه (برزخ) و تعالی (transcendence) (بهشت).

دوزخ درس‌هایی را توصیف می‌کند که شخصیت اصلی، دانت زائر (Dante the Pilgrim)، در مورد انواع مختلف «معصیت‌ها»، سائق‌های ناخودآگاه (unconscious drives) شورهای توصیف شده اینیگرام می‌آموزد.

دانت ماهیت شورها و پیامدهای آن‌ها را در «دنیای زیرین» (“underworld”) - «ناخودآگاه» یا سایه (“unconscious” or the Shadow)، شاعرانه به تصویر می‌کشد. بنابراین، این کلاسیک از ادبیات غرب، کاراکتر انسان را با عمیق‌ترین جنبه‌های سایه (شادو، Shadow) شروع می‌کند. در فصل‌های مربوط به هر تیپ، مثال‌هایی از دوزخ کمک می‌کند تا کاراکتر و تأثیر شورها در هسته نه تیپ آن را نشان دهیم، زمانی که ما تلاش آگاهانه‌ای برای آگاهی از آن‌ها انجام نمی‌دهیم. این مجازات‌ها برای سائق‌های ناخودآگاه کنترل‌نشده (unchecked unconscious drives) ما در «دنیای زیرین» ناخودآگاه ما، زمانی که ما در انجام کارهایی که در رویارویی با طرف‌های سایه‌مان است، شکست می‌خوریم، اعمال می‌شوند.

♣ **دکتر جلال‌الدین کزازی** می‌نویسد: «خندستان خدایی یا کمدی الهی؛ شاهکار ادب ایتالیایی و یکی از نامورترین و گران‌مایه‌ترین آفریده‌های ادب اروپایی است. ... آفریننده خندستان خدایی، دانت آلیگری، در اردیبهشت ماه سال ۱۲۶۵ در فلورانس، یکی از بزرگ‌ترین و هنری‌ترین شهرهای ایتالیا، دیده به جهان گشود. دانت در سال‌های ۱۳۰۴ تا ۱۳۰۹ نخستین بخش از خندستان خدایی، دوزخ را سرود. ... در سال‌های ۱۳۰۷ تا ۱۳۱۳، بخش دوم از خندستان خدایی را سرود، برزخ را. ... و در سال‌های ۱۳۱۶ تا ۱۳۲۱، واپسین

بخش خندستان خدایی را سرود، بهشت را. ... و در سال ۱۳۲۱، چشم از جهان فرو بست و با شکوه بسیار، در دیری در راونا به خاک سپرده شد. علاوه بر کمدی الهی، دانتی کتاب‌های متعددی نوشته است، از جمله: زندگانی نو، سور، و پادشاهی. در خندستان خدایی: دانتی، به پایمردی و راه‌گشایی بئاتریس و برخوردار از راهنمونی و روشن‌رأیی ویرژیل، راهی دشوار و دراز، پیچاپیچ و تودرتو (ماز در ماز) را، در قلمروهای راز، می‌پیماید؛ تیرگی‌ها و تباهی‌های دوزخ و رنج‌ها و شکنج‌های توان‌فرسای و جان‌گزای آن را پس پشت می‌دهد؛ لغزان و دروا در میان بیم و امید و درد و در مان، سایه‌روشن‌های هم‌بستگان (برزخ) را درمی‌نوردد و در پریشانی‌ها و پیشیمانی‌های برزخیان که گاه پژمانند و گاه شادمان، هنباز و دم‌ساز می‌گردد؛ سرانجام، بلندنام و بهروز و به کام، برخوردار از فرخنده‌ترین فرجام، راه به بهشت می‌برد و چنبرها و اشکوب‌های آن را، یک به یک، فرا می‌رود و جان، از فرّ و فروغ بهشتیان، برمی‌افروزد و بهره‌مند از شکوه و شادی سپند و ورجاوند آنان، سرمست و رفته از دست، ترنندهای تن را بند می‌گسلد و به یکبارگی، رخشان و پرتوافشان، تیرگی‌های سیاه‌چال و گودال گیتی را فرو می‌هد. فرّخا فرجاما که فرجامی است چنین همایون و بشگون!»^۱

توضیح: «تقابل (juxtaposition) شورهای هیجانی (passions) و جایگزین مثبت آن‌ها، در تاریخ معنویت مسیحی، جایگاه برجسته‌ای داشته است. مخصوصاً (Geoffrey Chaucer) جفری چاوسر (۱۳۴۰ تا ۱۴۰۰) بزرگ‌ترین شاعر انگلیسی قبل از شکسپیر (Shakespeare)، در «داستان کشیش بخش» ("Parson's Tale") در کتاب داستان‌های کنتبری (the Canterbury Tales) فهرست جالبی ارائه می‌دهد. چاوسر با این فرض می‌نویسد که برای هر معصیت کبیره (capital sin)، یک فضیلت ویژه (specific virtue) به‌عنوان پادزهر (antidote) وجود دارد. ایده‌های او به آموزهای ایناگرام خیلی نزدیک هستند که در آن مخصوصاً دوگانه‌های متناظر از «معصیت‌ها» ("Sins") و «فضیلت‌ها» ("Virtues") مشخص هستند. چاوسر برای هر «معصیت»، یک درمان یا فضیلت شفادهنده تخصیص می‌دهد. فروتنی (humility) در مقابل غرور (pride)

۱. کمدی الهی (خندستان خدایی)، صص ۲۵ تا ۳۲.

کمک‌رسان است، عشق حقیقی خدا (true love of God) در مقابل غیبه (envy) کمک‌رسان است، درمان خشم (anger)، صبر (patience) است، تن‌پروری (تنبلی) (laziness (sloth)) از طریق شکیبایی (fortitude)، طمع (avarice) از طریق شفقت (compassion)، شکمبارگی (gluttony) از طریق متانت (sobriety) و اعتدال (moderation)، هرزگی (شهوت) (lechery (lust)) از طریق نیکو‌کاری (chastity) مغلوب می‌شوند.»

تیپ‌های شخصیتی و خطوط بین آن‌ها، گروه‌بندی شده مطابق مراکز آن‌ها، تصویری از نماد (سمبل) عرفانی با ستانی را ترسیم می‌کنند که نمودار ایناگرام نامیده می‌شود. علاوه بر سه مرکز و نه تیپ، لایه سوم ژرفی وجود دارد که هر کدام از نه تیپ ایناگرام را به سه زیر - شخصیت (ساب‌پرسونالیتی)، یا «تیپ فرعی» («ساب‌تیپ»، «subtype»)، بر اساس تأکید نسبی به سه غریزه بنیادی تقسیم می‌کند. بیست‌وهفت تیپ فرعی به دست آمده، تیپ‌های شخصیتی منحصر به فرد (یونیک) هستند که بر اساس چگونگی شکل گرفتن هر کدام از نه تیپ با سه سائق غریزی مرکزی که همه ما به اشتراک داریم، بنیان گذاشته شده‌اند: بقای فردی (صیانت نفس، حفظ خود، Self-Preservation)، تعامل اجتماعی (سوشال اینتراکشن، Social Interaction)، و پیوند جنسی (یا یک به یک) (Sexual (or One-to-One) Bonding).

➤ نکته کاربردی:

واژه های *shield, preserve, guard, protect, defend* و *safeguard* (دفاع، محافظت، نگهبانی، حفظ، حراست)، هم‌معنی (*synonym*، مترادف) هستند: این افعال (*verbs*) به معنای ایجاد یا در امان ماندن از خطر حمله (*attack*) یا آسیب (*harm*) است.

Defend به معنای دفع (*repelling*) یا آماده بودن برای دفع حمله (*attack*) است: ارتش از مرز در برابر دشمن دفاع کرد (*defended*). این سیاستمدار به سرعت پاسخ داد تا از اعتبار خود دفاع کند (*defend*).
Protect اغلب توصیه می‌کند چیزی را با قرار گرفتن بین آن و هرگونه خطر آسیب یا جراحت، ایمن (*safe*) نگه دارید: پلیس از فروشگاه‌ها در برابر غارتگران

محافظت می‌کند (protected). عینک آفتابی از چشمان شما محافظت می‌کند (protect).

Guard پدش نهاد می‌کند مراقب با شید: سگ آن‌ها از خانه در برابر مزاحمان، نگهبانی می‌کرد (guarded).

Preserve به معنای محافظت (protect) از چیزی در برابر آسیب یا تغییر در آینده است: یک گروه محیط زیست، تالاب را خریداری کرد تا در برابر توسعه تجاری محافظت کند (preserve).

Shield پیش‌نهاد می‌کند که مانعی در برابر چیزی خطرناک یا مخرب ایجاد کنید: «یگان‌های باقی‌مانده گرانته (Grant) از چوب‌های سنگین عبور کردند ... در عوض، جنگل‌ها از آن‌ها در برابر گلوله‌های کنفدراسیون (Confederate) سپر شدند (shielded) تا این‌که تقریباً بالای خط دشمن قرار گرفتند» بروکز دی. سیمپسون (Brooks D. Simpson).

Safeguard به معنای حفاظت هو شیارانه (vigilant protection) از چیزی با ارزش یا با اهمیت است: منشور حقوق از آزادی‌های فردی ما حراست می‌کند (safeguards).

سه مرکز

۱

سنت خرد (ویژدم) پشت ایناگرام معتقد است که انسان‌ها «موجودات سه مغزی» (“three-brained beings”) هستند - که ما از طریق سه «مرکز هوش» (centers of “intelligence”) متفاوت عمل می‌کنیم. این مراکز بیان‌گر سه حالت ادراک، پردازش و ابراز هستند: حرکت یا حس کردن (کینستیزیس = حس حرکت، kinesthetically)، احساس و تفکر. عملکرد (فانکشن) هر مرکز دارای مزایا و معایب آن است - استفاده‌های مثبت و سوءاستفاده‌های آن - راه‌هایی که به ما کمک می‌کند تا دنیای اطراف خود را تفسیر کنیم و با آن تعامل داشته باشیم، و راه‌هایی که می‌تواند ما را از مسیر خود منحرف کند.

♣ «گورجیف در کتاب: قصه‌های بلزباب برای نوه‌اش، موجودات را بسته به جایگاه شان در نردبان تکامل به تک مغزی و دو مغزی و سه مغزی تقسیم می‌کند و انسان را موجودی سه مغزی می‌نامد. این سه مغز عبارتند از: مرکز ذهنی، مرکز هیجانی و مرکز تحرک.

گورجیف در جایی دیگر می‌گوید: «اجازه بدهید ارگان‌سیم انسان را در شکل یک کارخانه سه طبقه در نظر بگیریم. طبقه بالای این کارخانه، سر انسان، طبقه وسط سینه و طبقه پایین، شکم، پشت و قسمت‌های پایین بدن را جای می‌گیرد.»
او در ادامه توضیح می‌دهد که طبقه اول که مرکز فیزیکی است به سه مرکز غریزی، متحرک و سکس تقسیم می‌شود، مرکز عاطفی در طبقه دوم و مرکز ذهنی در طبقه سوم است. گورجیف در جایی دیگر از استعاره‌ای شرقی استفاده می‌کند و مثال کالاسکه را می‌آورد که بدن: کالاسکه، اسب: مرکز هیجان و کالاسکه‌ران: ذهن است که انسان‌ها را به این سو و آن سو می‌برد.

و در همه موارد توضیح می‌دهد که این سه مرکز در تعادل با همدیگر، بهتر کار می‌کنند.

♣ نویسندگان کتاب «حکمت اینیاگرام» می‌نویسند: «به صورت نقیضی و معماگونه، اگر تیپ کسی در سه‌گانه احساسی است، این به این معنی نیست که آن‌ها احساسات بیشتری نسبت به دیگر مردم دارند. همچنین، اگر کسی در سه‌گانه فکری است، این به این معنی نیست که آن‌ها باهوش‌تر از دیگران هستند. در حقیقت، در هر سه‌گانه، عملکرد مورد سؤال (غریزه، احساس و فکر)، عملکردی است که ایگو به صورت خیلی قوی در اطراف آن شکل گرفته است و بنابراین، مؤلفه‌ای از روان است که کمتر توانایی دارد عملکرد آزادی داشته باشد.»

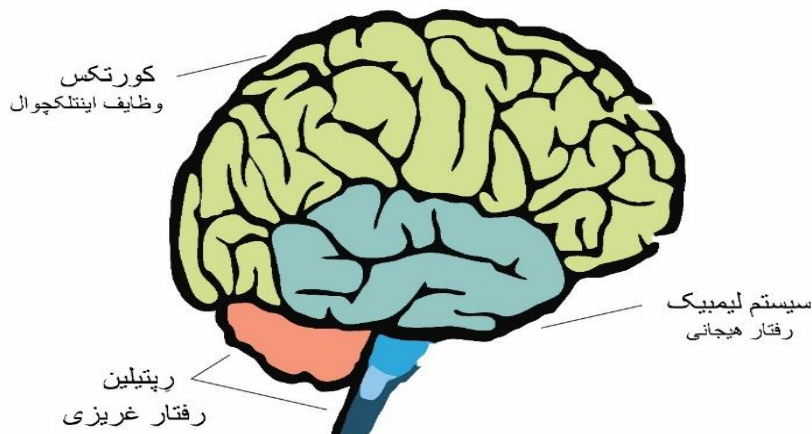
♣ **بناتریس چستنت** در کتاب خود: ۹ سبک رهبری: مهارت آموزی هنر افراد قرن ۲۱ در محیط کاری می‌نویسد: «این سه «مرکز هوش» همچنین یک ارتباط مستقیم به سه قسمت مغز انسان دارد: ساقه مغز و آمیگدال (مغز خزنده یا غریزی)، مغز لیمبیک (یا هیجانی) و نئوکورتکس (مغز ذهنی). همه ما همیشه با هر سه

۱. قصه‌های بلزباب برای نوه‌اش : نقد عینی و بی‌طرفانه زندگی مردم، ص ۳۸۸.
2. In Search of the Miraculous, p. 182.
3. In Search of the Miraculous, p. 91.
4. The Wisdom of the Enneagram, p. 50.
5. The brain stem and amygdala (the reptilian or instinctual brain) the limbic (or emotional) brain and the neo-cortex (the mental brain).

عملکرد مغز در تماس هستیم، اما یکی از این مراکز نقش غالب را در بیان شخصیت ما ایفا می‌کند.»^۱

سه قسمت مغز (The Three Areas of the Brain): کورتکس (Cortex): وظایف اینتلکچوال (intellectual tasks)، سیستم لیمبیک (Limbic): رفتار هیجانی (emotional behavior)، رپتیلین (Reptilian، خزنده)، رفتار غریزی (instinctual behavior)

سه قسمت مغز

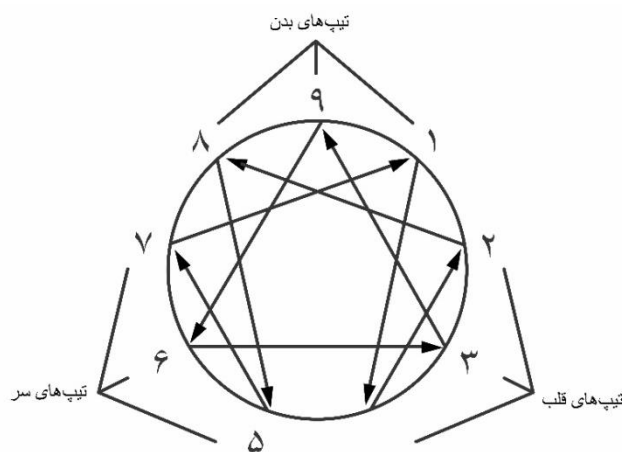


توضیح: یادآوری می‌شود که «پُل مک لین (Paul MacLean) اولین نورو ساینتیستی بود که در حدود سال ۱۹۷۹ نشان داد مغز انسان سه مرحله تکاملی با سه ساختار بندی اصلی را، که هر کدام خصوصیات شیمیایی مختص به خود را دارند، پشت سر گذاشته است.»^۲

1. Chestnut, Beatric; The 9 types of leadership, mastering the Art of People in the 21st Century Workplace, p. 25.

۲. گنجی، مهدی؛ آسیب‌شناسی روانی بر اساس DSM-5، ج ۱، ص ۲۶.

واژگان تخصصی: کینستزیس (kinesthesia) به معنی حس حرکت (movement sense) است. کینستزیس از واژه kinesis به معنای «حرکت» و پسوند thesis به معنای «حس»، مشتق شده است. کینستزیس: «حسی (sense) که اطلاعات را از طریق گیرنده‌های (receptors) ماهیچه‌ها، تاندون‌ها و مفاصل فراهم می‌کند و انسان‌ها و سایر حیوانات را قادر می‌سازد تا حرکات (movements) خود را از جمله راه رفتن، صحبت کردن، حالات چهره (facial expressions)، ژست‌ها (gestures) و وضعیت بدن (posture)، پوسچر) کنترل و هماهنگ کنند».



مرکز «بدن» شامل مرکز «حرکتی» (نقاط ۸، ۹ و ۱) است که در تمام حرکات فیزیکی شما فعالیت دارد و «مرکز غریزی» که با عملکردهای غریزی ما مطابقت دارد. وقتی فکر در درون شما شروع به حرکت کند، مرکز حرکتی شما فعال می‌شود. یک پیشرانۀ قوی (ایمپالس) از مرکز موتور یا شکم (گات یا موتور، motor or gut) می‌تواند راهنمای محکمی برای عمل درست باشد، اما استفاده نادرست از مرکز حرکتی می‌تواند به رفتار تکانشی (ایمپالسیو) یا اینرسی (ایستا، inertia) منجر شود.

➤ **نکته کاربردی:**

واژه‌های *construe* و *interpret*، *explicate*، *elucidate*، *explain* (توضیح دادن، روشن کردن، شرح دادن، تفسیر کردن)، هم‌معنی (*synonym*، مترادف)

هستند: این افعال به معنای قابل درک کردن (*understandable*) ماهیت (*nature*) یا معنای (*meaning*) چیزی است.

Explain بیشترین کاربرد را دارد: استاد از نموداری برای توضیح (*explain*) نظریه رانش قاره (*continental drift*) استفاده کرد. دفترچه راهنما، نحوه عملکرد نرم افزار جدید را توضیح می دهد (*explained*).

Elucidate به معنای روشن کردن (*to throw light*) چیزی کامپلکس (*complex*، چندعنصری، چندوجهی) است: «کل زندگی و محیط انسان باز (*open*) و روشن شده است (*elucidated*)» توماس کارلایل (*Thomas Carlyle*).

Explicate مستلزم کاوش (*exploration*) یا تحلیل (*analysis*) دقیق و معمولاً آموخته شده (*learned*) و طولانی است: «فیل سوفان زبان معمولی سعی کردند استانداردهای کاربرد را شرح دهند» جرولد جی. کاتز (*Jerrold J. Katz*).

Interpret به معنای آشکار ساختن (*to reveal*) معنای زیربنایی (*underlying*) چیزی با استفاده از دانش (*knowledge*) یا بینش (*insight*، ایندسایت، بصیرت) خاص است: «یک رادیولوژیست می تواند تصاویری را که در عربستان سعودی ساخته شده و به بوستون ارسال شده است (*beamed*)، تفسیر کند (*interpret*) و ظرف چند ساعت تشخیص (*diagnosis*) خود را ارسال کند» ریچارد سالتوس (*Richard Saltus*).

Construe شامل قرار دادن یک ساختار (*construction*) یا تفسیر (*interpretation*) خاص بر روی چیزی است: «من امروز بدون هیچ هدفی (*purpose*) برای تفسیر (*construe*) قانون اساسی (*Constitution*) یا قوانین (*laws*) با هیچ قواعدهی فوق انتقادی (*hypercritical rules*)، سوگند رسمی (*official oath*) می خورم...» آبراهام لینکلن (*Abraham Lincoln*).

مرکز «قلب» یا مرکز «هیجانی» (نقاط ۲، ۳ و ۴) عملکرد احساس را تنظیم می کند: تجربه و بیان هیجانات. این به شما اجازه می دهد تا هیجانات خود را احساس کنید و از طریق هم دلی (ایمپتی، *empathy*) با دیگران ارتباط برقرار کنید. اما استفاده بیش از حد (یا استفاده نادرست) می تواند به حساسیت بیش از حد، عدم حساسیت، یا دستکاری (منیپولیشن، *manipulation*) هیجانی منجر شود.

واژگان تخصصی: بازی دادن دیگران (Manipulativeness):

فرد از حقه و کلک (subterfuge) به منظور نفوذ یافتن (influence) بر دیگران یا کنترل کردن آن‌ها استفاده می‌کند؛ به اغواگری (seduction)، خود را جذاب (charm، دل‌ربا، طنز) نشان دادن، چرب‌زبانی (glibness)، یا تملق و خودشیرینی (ingratiation) متوسل می‌شود تا به اهداف خود برسد.

مرکز «سر» یا مرکز «اینتلکچوال» (نقاط ۵، ۶ و ۷) عملکرد تفکر را تنظیم می‌کند: تجربه و بیان افکار، باورها و سایر فعالیت‌های شناختی (کاگنیتیو، cognitive). اگرچه برای تحلیل و استدلال بی‌طرفانه ضروری است، اما اگر درگیر تحلیل بیش از حد یک موقعیت شوید، این شکل از هوش می‌تواند شما را فلج کند (paralyze).

۱ نه آرکی‌تایپ (کهن‌الگوی) شخصیتی

قدرت نقشه‌آیناگرام در بیان بسیار دقیق آن از روندهای تکراری (پترن‌های، روندهای سیستماتیک) اتوماتیک مرتبط با شخصیت‌هایی هستند که توصیف می‌کند. هر تیپ یک «کانون توجه» (تمرکز توجه) مبتنی بر عادت، روندهای تکراری بسیار برجسته از تفکر، احساس و رفتار، همچنین یک «شور» (“passion”) یا «خصیصه اصلی» (chief “feature”) انگیزاننده مرکزی دارد.

واژگان تخصصی: خصیصه (feature):

خصوصیت (attribute) یک شیء یا رویداد که نقش مهمی در تمایز (distinguishing) آن از سایر اشیا یا رویدادها و در شکل‌گیری قضاوت‌های (judgments) دسته‌بندی ایفا می‌کند. به‌عنوان مثال، بینی خاص از خصیصه‌های (feature) صورت یک فرد، بال‌ها از خصیصه‌های (feature) دسته‌پزندگان، خطوط و زوایای خاص از خصیصه‌های (features) یک شکل خاص، قطعات خطوط از انواع مختلف از خصیصه‌های (features) حروف هستند و غیره.

1. The Nine Personality Archetypes

2. THE POWER OF THE ENNEAGRAM MAP lies in its highly accurate articulation of the automatic patterns associated with the personalities it describes. Each type has a habitual “focus of attention”—its most prominent patterns of thinking, feeling, and behaving—as well as a central motivating “passion” or “chief feature.”

خصیصه اصلی (Chief Feature): «خیلی مهم است که در مرحله مشخصی از مطالعه در مورد خود (self-study)، خصیصه اصلی (chief feature) خود را پیدا بکنیم که نقطه ضعف اصلی (chief weakness) شخص محسوب می‌شود. نقطه ضعف‌های اصلی افراد خیلی متفاوت هستند و اگر ما بتوانیم چیزی را تحمل بکنیم (resist) که دیگری نمی‌تواند تحمل بکند، به این دلیل است که آن، خصیصه اصلی او است، این تفاوت در نقطه ضعف، به ما این ایلوژن (خطای ادراکی، illusion) را القا می‌کند که ما می‌توانیم «انجام دهیم» (“do”). خصیصه اصلی یا نقطه ضعف اصلی از مؤلفه‌های شخصیت کاذب (false personality) است. در بعضی موارد، ممکن است به این صورت دیده شود که یک، دو یا سه خصیصه یا تمایل (tendencies) که اغلب مواقع به هم مرتبط هستند، در همه موارد مثل یک محور (axis) عمل می‌کند که همه چیز دور آن می‌چرخد. این همان خصیصه اصلی (chief feature) است.»^۱

«مفهوم «خصیصه اصلی یا مؤلفه اصلی» یا «رذیلت» (“Vice”) در آموزه‌های گورجیف ادامه این تعلیم است که خصیصه شخصیتی منفی می‌تواند به متضاد متعالی خودش متحول شود. گورجیف باور داشت که خصیصه اصلی ما، یا استعداد اصلی ما، می‌تواند به بزرگ‌ترین سرمایه ما تبدیل شود.»

«هر فردی یک خصیصه مشخص (certain feature) مرکزی در شخصیت خود دارد. آن شبیه یک محور (axle) است که تمام «شخصیت کاذب» (false personality) او دور آن می‌گردد. کار شخصی هر انسان باید شامل تلاش بر ضد این عیب اصلی (chief fault) باشد. این توضیحی است بر این که چرا قوانین همگانی برای کار (general rules of work) نمی‌تواند وجود داشته باشد و چرا تمام سیستم‌هایی که تلاش می‌کنند در چنین قوانینی سیر بکنند، منجر به هیچ دستاوردی نمی‌شوند یا باعث آسیب می‌شوند. چگونه ممکن است قوانین همگانی داشته باشیم؟ چیزی که برای یک نفر مفید (useful) است، برای دیگری می‌تواند مضر (harmful) باشد.»^۳

1. Ouspensky, P.D.; The Fourth Way, pp. 177-178.

2. Palmer, Helen: The Enneagram in Love and Work, p. 410.

3. Ouspensky, P.D.; In Search of the Miraculous, p. 226.

«**خصیصه اصلی**، یک عادت نوروسیس است که در طول دوران کودکی، توسعه یافته است. آن همچنین به مانند یک معلم خصوصی است، یک عامل یادآوری کننده که در خلوت زندگی درونی ما، حضوری دائمی دارد.»¹

➤ **نکته کاربردی:**

واژه‌های *principal* و *prime*, *primary*, *main*, *leading*, *foremost*, *chief* (اصلی، برجسته‌ترین، اولیه، بارز)، هم‌معنی (*synonym*، مترادف) هستند: این صفت‌ها (*adjectives*) به آن چه در رتبه (*rank*)، اهمیت (*importance*) یا تأثیر (*influence*) اول است اشاره دارند: دغدغه اصلی او (*his chief concern*)؛ برجسته‌ترین عالم در رشته خود (*the foremost scholar in her field*)؛ علت اصلی بیماری قلبی (*the leading cause of heart disease*)؛ ساختمان اصلی پردیس (*the main building on campus*)؛ هدف اولیه قانون (*the primary purpose of the legislation*)؛ نمونه بارز هزینه‌های بیهوده (*a prime example of wasteful spending*)؛ چهره‌های اصلی در طرح (*the principal figures in the plot*).

واژه‌های قابل توجه (*noticeable*)، مشخص (*marked*)، مشهود (*conspicuous*)، برجسته (*prominent*)، برجسته (*salient*)، قابل توجه (*striking*)، هم‌معنی (*synonym*، مترادف) هستند: این صفت‌ها (*adjectives*) به معنای تمایل (*tending*) به جلب توجه (*attract notice*) است. *Noticeable* به چیزی اطلاق می‌شود که به راحتی قابل توجه یا مشاهده (*readily noticed or observed*) است: قد بلند بازیکن مزیت بسیار قابل توجهی (*very noticeable advantage*) در زمین بسکتبال ایجاد می‌کند. *Marked* آن چه مشخص شده است (*is marked*) به طور مؤکد واضح (*emphatically evident*) است: یک موفقیت مشخص (*marked*).

1. Palmer, Helen: The Enneagram: Understanding Yourself and the Others in Your Life, p. 25.

Conspicuous در مورد آن چه بلافاصله آشکار (*apparent*) و قابل توجه (*noteworthy*) است صدق می‌کند: پیراهن با لکه مشهود (*conspicuous stain*)؛ رهبری که جایگاه مشهودی (*conspicuous*) در تاریخ کشور دارد.

Prominent دلالت بر برجسته بودن (*standing out*) به ویژه از دیگران در یک نوع دارد: نقطه عطف برجسته (*a prominent landmark*). لحظات برجسته (*prominent*) در حرفه او.

Salient آن چه برجسته (*salient*) است به قدری برجسته (*prominent*) و بااهمیت (*consequential*) است که به نظر می‌رسد به بیرون می‌جهد و توجه را به خود جلب می‌کند: برجسته‌ترین (*most salient*) خصیصه او حس شوخ‌طبعی (*sense of humor*) سرکوب‌ناپذیر (*irrepressible*) اوست.

Striking چیزی را توصیف می‌کند که توجه را به خود جلب می‌کند (*seizes the attention*) و تأثیر واضحی (*vivid impression*) در بینایی یا ذهن ایجاد می‌کند: کودک شباهت قابل توجهی (*striking resemblance*) به عمویش دارد.

شورهای هیجانی

۱

هر تیپ شخصیتی ایناگرام با یکی از نه « شور هیجانی » («*passion*») مرتبط است که به وضعیت اصلی هیجانی-انگیزشی (*emotional-motivational*) برای هر تیپ اشاره می‌کند. شورها، سائق‌های (*drivers*) درایوهای هیجانی (و اغلب ناهشیار)، بر اساس یک دیدگاه ضمنی در مورد آنچه برای زنده ماندن نیاز دارید و چگونگی دستیابی به آن هستند. از آنجایی که شورها ناشی از حس کمبود (*sense of lack*) هستند، یک معضل (*dilemma*)، دایلما) یا تله (*trap*) اساسی ایجاد می‌کنند که شخصیت حول آن سازمان‌دهی می‌شود در حالی که در تلاش برای برآورده کردن یک نیاز اساسی است که هرگز برآورده نمی‌شود.

توضیح: در زبان انگلیسی، اکثر مواقع، وقتی گفته می‌شود دو رویداد یا موضوع *associated with* (مرتبط با یکدیگر هستند یا همدیگر را تداعی می‌کنند)، منظور این است که فراوانی روی دادن آن دو چیز به هم آن قدر زیاد

است که نمی‌توان آن را به حساب شانس گذاشت. به عبارت دیگر، این دو رویداد آن قدر همراه هم روی می‌دهند که نمی‌توان مطمئن بود بین آن‌ها هیچ رابطه‌ای وجود ندارد. ... این مورد در DSM-5-TR زیاد دیده می‌شود. برای مثال:

Most, but not all, types of lung cancer are strongly associated with cigarette smoking.

اکثر، اما نه همه انواع سرطان ریه قویاً با استعمال دخانیات «مرتبط» هستند. در کتاب حاضر نیز این استفاده از associated with دقیقاً به همین معنی مصداق زیادی دارد، مثل:

Each Enneagram personality type is associated with one of nine “passions,” which point to the central emotional-motivational issue for each type.

هر تیپ شخصیتی اینیاگرام با یکی از نه «شور هیجانی» (nine “passions”) مرتبط است (associated with) که به وضعیت اصلی هیجانی-انگیزشی (emotional-motivational) برای هر تیپ اشاره می‌کند.

♣ **سا ندرا مایتری** می‌نویسد: «شور ها (passions)، تُن ها یا کیفیت های (tones or qualities) هیجانی (emotional)، عاطفی (affective) و احساسی (feeling) مشخصه هر انیا - تیپ هستند. همان‌طور که **کلادیو نارانهو** آن را توصیف می‌کند، آن‌ها همچنین «سائق‌هایی با انگیزه کمبود هستند که روان را به حرکت وامی‌دارند» به این معنی که شورها از پوچی ایگو (emptiness of the ego) برمی‌خیزند و به دنبال بازیابی (restoration) کامیابی (fulfillment) و رضایت (contentment) هستند - در عین حال مانع از این تحقق می‌شوند (obstruct). بنابراین، در غیاب تماس (absence of contact) با قلمرو هستی (realm of Being)، ما رانده می‌شویم (are driven) تا تمامیتی (wholeness) را که به‌طور مبهم (vaguely) از دوران کودکی به یاد داریم، جست‌وجو کنیم. بدون این‌که آگاهانه درک کنیم که این طبیعت واقعی ما است که به‌عنوان غایب تجربه می‌کنیم، شور ما، ما را به تلاش برای پر کردن آن خلأ (void) سوق می‌دهد (drives).

در روش معمولی که در آن از کلمه شور استفاده می‌کنیم، در درجه اول به معنای انرژی هیجانی قوی و مصرف‌کننده و همچنین رانده شدن عاشقانه (amorous drivenness) است. در زبان اینیاگرام، شور، تُن (tone) احساسی هشیاری یک فرد است، زمانی که تحت تأثیر

1. “Deficiency-motivated drives that animate the psyche”

شخصیت یا ساختار ایگوی وی قرار می‌گیرد، یعنی مثل تمایل واکنشی عادت‌ی به تکان زانو (the knee-jerk habitual reactive tendency). همان‌طور که شور برای توصیف رنج عیسی (suffering of Jesus) در طول مصلوب شدن (Crucifixion) او استفاده می‌شود، در حالی که آگاهانه انتخاب نشده است، شور ما نیز رنج ما است

(our passion is likewise our suffering).

شورها تا آنجایی که اجباری (compulsive) هستند «شورآمیز» (“passionate”) هستند - همان‌طور که **کلادیو نارانهو** می‌گوید، «ما به‌عنوان فاعل‌های منفعل تابع آن‌ها هستیم» (“we are subject to them as passive agents.”).^۱

پس شور ما تا حدی عمل می‌کند که با شخصیت خود یکی می‌شویم.

این‌که به شور خود به‌سادگی به‌عنوان یک هیجان اشاره کنیم، گمراه‌کننده (misleading) خواهد بود. همان‌طور که کانت (Kant) در انسان‌شناسی (Anthropologie) خود می‌گوید: «هیجان (emotion) همچون آبی است که از جدارهٔ سدی، آرام آرام نفوذ می‌کند، شور (passion) همچون سیلابی است که بستر خود را می‌کند و عمیق‌تر می‌کند. هیجان شبیه حالت مستانه‌ای (drunkenness) است که شما را خواب‌آلود می‌کند؛ شور همچون بیماری (disease) حاصل از ساختاری ناسالم یا زهر است.»^۲

این‌تن احساسی از واکنش‌های هیجانی مبتنی بر عادت تشکیل شده است که از دیدگاه تحریف‌شدهٔ (distorted perspective) ما از واقعیت ناشی می‌شود. به‌عنوان مثال، وقتی معتقدیم که در نهایت از بقیهٔ واقعیت جدا هستیم (دیدگاه دیلوژن‌آمیز نقطهٔ پنج)، نتیجه می‌شود که آن‌چه در اختیار داریم ممکن است تمام چیزی باشد که به دست خواهیم آورد و بنابراین، باید منابع خود را حفظ کنیم. از این رو، شور نقطهٔ پنج، طمع (avarice) یا خساست (stinginess)، و انقباض مشخص (characteristic constriction) کناره‌گیری (withdrawal) و گریزان بودن (elusiveness) پنج‌ها است. همان‌طور که **کلادیو نارانهو** توصیف می‌کند، می‌توانیم از این مثال ببینیم که چگونه شورها هم حالت‌های احساسی و هم سائق‌های انگیزشی دارند.

شور در استفادهٔ معمولی نیز به دلیل غلبه بر عقل ما توسط هیجان‌ات قوی یا خشونت‌آمیز ناشی از چیزی یا شخصی خارج از ما مربوط می‌شود. وقتی با شور گرفتار

1. Naranjo; Character and Neurosis: An Integrative View, p. 25.

2. Naranjo; Character and Neurosis: An Integrative View, p. 24.

شدیم (seized by passion)، خودمان نیستیم. تا آنجایی که شور ما غالب باشد، ما در واقع، در معرض نیروهایی هستیم که بیرون از ما هستند: ما در معرض فشارها و کشش‌های شخصیت یا ایگوی خود هستیم. ما بر اساس احساس هویت اشتباه عمل می‌کنیم و معتقدیم که در نهایت، موجوداتی مجزا هستیم. حس ما از کیستی و چیستی ما مبتنی بر این باور است که ما در درجهٔ اول بدن خود هستیم و ماهیت بنیادی ما عاری از ابعاد عمیق‌تر از ابعاد فیزیکی است - که خود ما نیز آن را از طریق یک لنز تحریف شده (distorted lens) تجربه می‌کنیم. این عمیق‌ترین باور در هستهٔ شرایط عمومی بشریت است. این باور اساسی است که شخصیت، صرف‌نظر از نوع انیا-تپ ما، بر آن استوار است. از آنجایی که شخصیت طبق تعریف، حسی از خود است که حول فقدان بعد عمقی واقعیت ساخته شده است، اجتناب‌ناپذیر است که وقتی با آن یکی می‌شویم، خود را فاقد چیزی اساسی بدانیم. به عبارت دیگر، ما احساس کمبودی (deficiency) را تجربه می‌کنیم که ممکن است آن را به علل یا نقص‌های شخصیتی مختلف نسبت دهیم، اما بخشی از قلمرو ایگو است.»^۱

واژگان تخصصی: «ایلوژن (Illusion) یعنی ادراک غلط یک محرک بیرونی حاضر (خطای ادراکی در حضور محرک بیرونی). دیلوژن (Delusion) یعنی یک باور غلط که پایه و اساس منطقی ندارد یا منطق پشت پردهٔ آن بسیار ضعیف است. هالوسینیشن (Hallucination) یعنی ادراک حسی یک محرک بیرونی غایب (خطای ادراکی در غیاب محرک بیرونی). و دلیریوم (Delirium) وضعیتی است که می‌تواند هر سه این‌ها را به وجود آورد.»

برای واژه‌های فوق، معادل‌های متفاوتی استفاده شده است: در کتاب حاضر، ایلوژن یا خطای ادراکی برای (Illusion)، دیلوژن برای (Delusion)، توهم برای (Hallucination)، و هذیان برای (Delirium) استفاده شده است.

درک نقش (ژل) شورها برای درک ایناگرام بسیار مهم (حیاتی، crucial) است، زیرا آن‌ها انگیزهٔ عمل را به دلیل گرسنگی برای چیزی ایجاد می‌کنند و در عین حال ما را از یافتن رضایت واقعی از طریق دریافت آن چه برای ارضای آن گرسنگی نیاز داریم،

1. The Enneagram of Passions and Virtues, pp. 15-16.

۲. گنجی، مهدی؛ آسیب‌شناسی روانی بر اساس DSM-5، ج ۲، صص ۳۳۰ تا ۳۳۱.

بازمی‌دارند. این به این دلیل است که ما تنها زمانی آن‌چه را که واقعاً نیاز داریم به دست می‌آوریم که از محدودهٔ محدود شخصیت فراتر برویم. تنها با هشیار شدن در مورد انگیزه‌های خود، می‌توانیم از این چرخه‌ای که به جایی نمی‌رسد، خارج شویم.

تیپ‌های مرکز بدن

تیپ نه

کانون توجه (به اجمال)

نُه‌ها توجه خود را به دیگران، روی آن‌چه در محیط می‌گذرد و بر اجتناب از تعارض (کانفلیکت، درگیری) و دست‌یابی به هارمونی متمرکز می‌کنند. نُه‌ها به صورت تیبیکال، خواسته‌های دیگران را دنبال می‌کنند (با خواسته‌های دیگران سازگار می‌شوند)، اما درک روشنی از دستورجلسه‌های (فهرست برنامه‌های) خود ندارند.

تفاوت بین particular و typical:

«typical» به معنای چیزی شبیه به یک تیپ است و چیزها را بر اساس نحوهٔ قرار گرفتن آن‌ها در گروه بزرگ‌تر توصیف می‌کند. «Particular» به معنای چیزی است که از بقیه متمایز می‌شود (distinguished) یا به نوعی خاص (special) است. «Particular» همچنین می‌تواند به افرادی اشاره کند که به چیزهای کوچک یا چیزی که فقط بخشی از یک کل (whole) را توصیف می‌کند بسیار توجه دارند.

➤ نکتهٔ کاربردی:

یکی از معانی tune سازگاری (adjust) یا تطبیق (adapt) به منظور برآوردن الزامات یا شرایط خاص است.

To adjust or adapt in order to meet specific requirements or conditions.

1. Body Center Types

2. Focus of Attention: Nines focus attention on others, on what is going on in the environment, and on avoiding conflict and achieving harmony. Nines typically tune into what other people want, but do not have a clear sense of their own agendas.

واژه‌های *fit* (تطبیق، کنار آمدن)، *conform*، *adjust*، *accommodate*، *adapt* راه دادن، هم‌رنگ شدن، سازگاری، مطابقت، تناسب، فیت شدن، هم‌معنی (synonym، مترادف) هستند: این افعال (verbs) به معنای مناسب کردن یا منسجم کردن (to make suitable to or consistent) با یک موقعیت یا استفاده خاص است: خود را با زندگی شهری تطبیق داد (adapted)؛ نمی‌توانم خودم با شرایط جدید کنار بیایم (accommodate)؛ سازگاری (adjusting) رفتار خود با قوانین؛ منطبق کردن (conforming) زندگی خود با اصول اخلاقی؛ تناسب (fitting) فیت بودن) مجازات با جرم.

کانون توجه تیپ نه (به تفصیل)

۱

نُه‌ها، توجه خودشان را به دیگران، به چیزی که در محیط جریان دارد، به اجتناب از تعارض و به ایجاد هارمونی متمرکز می‌کنند. نُه‌ها به صورت تیپیکال، به چیزی که دیگران می‌خواهند تمرکز می‌کنند و ترجیح می‌دهند به جای تأکید بر اولویت‌های خودشان، با جریان تمایلات دیگران همراهی کنند. این عادت ترکیب شدن (blending) با محیط، به آن‌ها اجازه می‌دهد از ناراحتی اجتناب کنند و نوعی از صلح تدافعی (اغلب مصنوعی) ایجاد کنند. ولی زمانی که توجه ما به یک جنبه از تجربه ما متمرکز پیدا می‌کند، حوزه دیگری از زندگی هم وجود دارد که ما به آن توجه نمی‌کنیم: در حالی که توجه نُه‌ها به سمت محیط بیرون و دیگر افراد متمرکز می‌شود، آن‌ها تجربه درونی خودشان را نادیده می‌گیرند.

بر اساس استراتژی کنار آمدن (coping strategy، کاپینگ استراتژی) مبنی بر هماهنگ شدن با چیزی که در اطراف آن‌ها می‌گذرد، نُه‌ها به صورت تیپیکال، به این حس تمرکز پیدا می‌کنند که مردم و محیط، در موقعیت‌های تنش‌زا و آرامش‌آفرین (tension vs. calm) چگونه «احساس» می‌کنند. آن‌ها برای اجتناب از گسست و تعارض (disconnection and conflict)، چشم اندازه‌های دیگران را به خود می‌گیرند. در نتیجه، نُه‌ها یک استعداد طبیعی برای میانجی‌گری را دارا هستند، برای این‌که آن‌ها دیدگاه‌های دیگران را به صورت عمیق درک می‌کنند. آن‌ها خیلی راحت به مشترکات بین بحث و جدل‌های متضاد تمرکز می‌کنند و با عشق خودشان از صلح‌آمیز بودن انگیزه‌مند

می‌شوند تا کمک کنند دیگران بر اساس برجسته کردن زمینه‌های مشترک بین خودشان به مصالحه برسند.

نُه‌ها به دلیل داشتن اسلوب توجه «متمرکز بر دیگران» («other-focused») مقدار زیادی توجه به چیزی مبذول می‌دارند که خواست، فکر، یا احساس دیگران است و توجه خیلی کمتر به چیزی که خواست، فکر و احساس خودشان است. تجربه دیگران چنان در خط مقدم ادراک آن‌ها قرار دارد که آن‌ها اغلب اوقات، حسی از آن را گزارش می‌دهند که نمی‌دانند چه می‌خواهند. زمان پرسش از نُه در مورد چیزی روزانه مثل «شما برای نهار چه چیزی میل دارید؟» یک جواب تیپیکال، این است که «من نمی‌دانم، شما چی میل دارید؟»

نُه‌ها به دلیل عادت تمرکز بر دیگران به عوض خودشان، می‌توانند این احساس را تجربه کنند که آن‌ها مهم نیستند و ارزش توجه دیگران را ندارند. افراد دیگر چنان برجسته‌تر به نظر می‌رسند که دستور جلسه‌های (فهرست برنامه‌های، agendas) خود آن‌ها در پس‌زمینه رانده می‌شود (fade into the background).

توضیح: (David Riesman) دیوید ریسمن (۱۹۰۹ تا ۲۰۰۲) جامعه‌شناس و استاد ارتباطات آمریکایی، کاراکتر آمریکایی را از منظر ارتباطات مورد بررسی قرار داد و در کتاب جمع تنها (The Lonely Crowd) که با همراهی همکاران خود منتشر کرده است، سه تیپ فرهنگی را مشخص می‌کند: تیپ هدایت شده توسط سنت‌ها (سنت راهبر) (Tradition-Directed)، تیپ هدایت شده از درون (درون راهبر) (Inner-Directed) و تیپ هدایت شده توسط دیگران (دگر راهبر) (Other-Directed). در این تیپ فرهنگی (دگر راهبر)، شخصیت فرد تحت تأثیر گروه‌های دوستی، همکاران و همسالان و دیگر افراد شکل می‌گیرد. کلاسیک نارانهو می‌نویسد: «انسان سازمانی (The Organization Man)، نوشته شده در سال‌های ۱۹۵۰، هم‌نوایی (congruence) کاراکتر (شناخته شده با عنوان اینیا - تیپ ۹) را با نیازهای شرکت روشن می‌کند. ما ارجاع اجتماعی به اینیا -

تیپ ۹ را در شخصیت « سنت راهبر » (“tradition directed”) در کتاب جمع تنها (The Lonely Crowded) از دیوید ریسمن (David Riesman) پیدا می‌کنیم.^۱
 « اینیا - تیپ ۱ سنت راهبر ولی اینیا - تیپ ۳ دگر راهبر است.»^۲
 « اینیا - تیپ ۶ همراه اینیا - تیپ ۵ بیشتر درون راهبر است، اما اینیا - تیپ ۹ مظهر خالص سنت راهبر بودن است.»^۳

برای نه‌ها، توجه و پیدا کردن جهت یابی درونی خودشان چنان سخت می‌تواند باشد که آن‌ها فقط زمانی می‌توانند حسی از انگیزش درونی را تجربه کنند که آن با آرزوهای دیگران گره خورده باشد. من یک‌بار در جریان فرایندهای یک گروه بودم که در آن همه سعی می‌کردند کمک کنند یک تیپ نه بگوید چه می‌خواهد. در هر مورد، با هر تلاشی که افراد گروه انجام می‌دادند تا بپرسند که او چه می‌خواهد، جواب همیشه یکسان بود: او چیزی می‌خواست که ما می‌خواستیم.

توجه نه‌ها اغلب اوقات از اولویت‌های فوری خودشان با عناصر مختلف در محیط آن‌ها، منحرف می‌شود؛ آن‌ها با تمرکز مشکل دارند برای این‌که آن‌ها توجه خودشان را از مرکز تجربه خودشان به محیط پیرامون (periphery) تغییر جهت می‌دهند. افراد دیگر و موارد کم‌اهمیت‌تر می‌توانند برای توجه، ارزش‌مندتر از اولویت‌های خود آن‌ها باشند. نه‌ها همچنین به شیوه‌های خیلی سنجیده‌تر از موضوع پرت می‌شوند، «مثل این‌که با یک میلی سوق داده می‌شوند که تجربه نکنند یا نبینند». برای نه‌ها عمل کردن به نفع خودشان می‌تواند استرس‌آور باشد - آن می‌تواند به وجودآورنده اضطراب برای پرفورمانس (performance) باشد - و بنابراین، آن‌ها حواس خودشان را با فعالیت‌های کم‌اهمیت، به‌عنوان شیوه‌ای برای اجتناب از فشار اقدام کردن، پرت می‌کنند.

توضیح: فعل to perform سه معنی دارد: (۱) انجام دادن یا کامل کردن کار یا وظیفه؛ (۲) انجام دادن کاری به شیوه بسیار خوب یا طبق یک استاندارد

1. Naranjo; Transformation Through Insight: Enneatypes in Life, Literature, and Clinical Practice, p. 445.
2. Naranjo; Character and Neurosis: An Integrative View, p. 282.
3. Naranjo; Character and Neurosis: An Integrative View, p. 288.
4. Naranjo; Character and Neurosis: An Integrative View, p. 259.
5. Naranjo; Character and Neurosis: An Integrative View, p. 258.

خاص و مشخص؛ و (۳) نمایش دادن (نشان دادن عملی یا کاری) به تماشاچیان. Performance در دستور زبان انگلیسی noun است و در مبحث انگیزش و هیجان، به معنای انجام دادن کاری به بهترین وجه ممکن، جلو دیگران یا در تنهایی و در نتیجه، نشان دادن توانایی خود در آن کار به دیگران یا به خودتان است.^۱

روندهای تکراری (پترن‌های) تفکر و احساس

نُه‌ها بر کنار آمدن با دیگران بدون «تکان دادن قایق» و بدون ایجاد تعارض (کانفلیکت، درگیری)، تمرکز (فوکوس) می‌کنند. آن‌ها از نظر هیجانی، ثابت هستند (به راحتی هیجان‌زده یا ناراحت نمی‌شود) و بالا یا پایین بودن زیادی را احساس نمی‌کنند. گرچه نُه‌ها از تیپ‌های خشم هستند، اما معمولاً خشم خود را خیلی اوقات احساس نمی‌کنند - آن‌ها (ناهشیارانه) از آن گسسته می‌شوند تا راهی برای جلوگیری از تعارض (کانفلیکت، درگیری)، یا جدایی از دیگران پیدا کنند - بنابراین، خشم آن‌ها تمایل دارد به شکل‌های واپس‌راننده (ریپرس) شده مانند لج‌بازی یا رفتار منفعل-پرخاش‌گرانه (پسیو-اگرسیو)، یا هر چند وقت یک‌بار در فوران‌های بزرگ به بیرون درز کند.

ضرب‌المثل‌ها و گفته‌های نُه‌ها، برای نُه‌ها، و در مورد نُه‌ها:

برایان گراند در شماره پاییز ۱۹۹۴، مجلهٔ مربی اینیاگرام، ضرب‌المثل‌های مختلفی را که فکر می‌کرد تیپ‌های اینیاگرام را به ذهن متبادر می‌کنند، فهرست کرده است. مایکل گلدبرگ (۱۹۹۶) در کتاب خودش، پیدا کردن شمارهٔ رئیس خود، بعضی گفته‌ها را برای نُه اسلوب پیشنهاد کرده است. او همچنین در کتاب: ۹ شیوه برای کار کردن: چگونه اینیاگرام را برای کشف توانایی‌های طبیعی خودتان و کار کردن به صورت مؤثر و کارآمد مورد استفاده قرار بدهید؟ گفته‌ها و ضرب‌المثل‌های مختلفی را در مورد تیپ‌های نُه گانه برمی‌شمارد. کلارنس تامسون (۲۰۰۱) همراه با مری بست، بعضی تشبیهات را برای

۱. ریو، جان مارشال؛ انگیزش و هیجان؛ ترجمهٔ مهدی گنجی، ص ۲۴۷.

2. Patterns of Thinking and Feeling: Nines focus on getting along with others without “rocking the boat” and creating conflict. They’re emotionally steady and do not feel many highs or lows. Though they are anger types, Nines usually don’t feel their anger very often —they (unconsciously) dissociate from it as a way to avoid conflict or separation from others—so it tends to leak out in repressed forms, such as stubbornness or passive-aggressive behavior, or escape in big bursts every once in a while.

3. Proverbs and Quotes By, For and About Nines

۱ سلوب‌های اینیاگرام در کلینیک تلفنی: کوچ خارج شدن از قفس با استفاده از اینیاگرام، طرح کرده است. توماس کاندون (۲۰۰۴) بعضی نقل‌قول‌ها را دربارهٔ نه اسلوب، در وبسایت خودش جمع‌آوری کرده است. ورن مکملن (۱۹۹۶) کتابی شامل ضرب‌المثل‌های کاربردی مختلف تدوین کرده است که بعضی از آن‌ها به‌درستی پارادایم‌های مختلف اینیاگرام را بیان می‌کنند. جروم واگنر (۲۰۱۰) در کتاب: نه لنز برای دیدن دنیا: رویکرد اینیاگرام، بعضی ضرب‌المثل‌ها و گفته‌ها در مورد تیپ‌های نه‌گانه را برشمرده است. علاوه بر موارد فوق، نویسندگان و آموزگاران دیگری هم، ضرب‌المثل‌ها و گفته‌هایی را توسط تیپ‌های نه‌گانه شخصیتی، برای تیپ‌های نه‌گانه شخصیتی و در مورد تیپ‌های نه‌گانه شخصیتی نقل کرده‌اند. یادآوری می‌گردد که یک فصل کامل از کتاب در حال تألیف موج و دریا: تغییر و تحول از طریق بینش (اینسایت): اینیا - تیپ‌ها در زندگی و ادبیات به ضرب‌المثل‌ها و گفته‌ها اختصاص داده شده است.

بعضی ضرب‌المثل‌ها و گفته‌های نه شامل موارد زیر است:

۱ «عجله، کار را خراب می‌کند».

۲ «مواظب باش! یواش!»

۳ «به خاطر جست‌وجوی درختان، تماشای جنگل را از دست ندهید».

۴ «وحدت موجب قوت است».

۵ «به فکر صلح باش، جنگ را بی‌خیال».

۶ «در جهت جریان آب شنا کن».

۷ «میان‌روی در تمام موارد پذیرفتنی است».

۸ «آب‌های آرام، عمیق‌اند».

۹ «جلو سرنوشت را نمی‌توان گرفت».

-
1. Wagner, Jerome: Nine Lenses on the World: The Enneagram Perspective, pp. 494-495: Haste makes waste.
 2. ibid, pp. 494-495: Easy does it.
 3. ibid, pp. 494-495: Don't miss the woods for the trees.
 4. ibid, pp. 494-495: Unity is strength.
 5. ibid, pp. 494-495: Make peace, not war.
 6. ibid, pp. 494-495: Go with the flow.
 7. ibid, pp. 494-495: Moderation in all things.
 8. ibid, pp. 494-495: Still waters run deep.
 9. ibid, pp. 494-495: What will be will be.

	۱	«جهل، سعادت است.»
	۲	«دنیا، از آن افتادگان خواهد بود.»
۳		«زمان، آزرده‌گی‌ها را التیام می‌بخشد.»
	۴	«سگِ تنبل را بگذار بخوابد.»
۵		«زندگی کن و بگذار دیگران زندگی کنند.»
	۶	«قایق را نلرزان.»
	۷	«یاد بگیر با او کنار بیایی.»
۸		«عدم تصمیم‌گیری خود یک تصمیم است.»
۹		«دیپلماسی جایگزین صلح‌آمیزی برای جنگ است.»
		«چقدر شگفت‌انگیز است، چقدر خوشایند است، وقتی که مردم در هارمونی زندگی می‌کنند.»
	۱	«همکاری با دو حرف تلفظ می‌شود: ما.»
۱	۲	«سکوت سرشار از ناگفته‌ها است.»
		«نزد من آیین ای رنج‌دیدگان و زحمت‌کشان، و من به شما آرامش خواهم داد.»
۱	۳	(کتاب مقدس، عهد جدید)
۴		«اگر ما خدای را آئینگی کنیم، روان‌های ما آرامش خواهند یافت.»

1. ibid, pp. 494-495: Ignorance is bliss.

2. ibid, pp. 494-495: The meek shall inherit the earth.

3. ibid, pp. 494-495: Time heals all wounds.

4. ibid, pp. 494-495: Let sleeping dogs lie.

5. ibid, pp. 494-495: Live and let live.

6. ibid, pp. 494-495: Don't rock the boat.

7. ibid, pp. 494-495: Learn to live with it.

8. ibid, pp. 494-495: Not to decide is to decide.

9. ibid, pp. 494-495: Diplomacy is the peaceful substitute for shooting.

1. ibid, pp. 494-495: How wonderful it is, how pleasant, when people live in harmony.

1. ibid, pp. 494-495: Cooperation is spelled with two letters: we.

1. ibid, pp. 494-495: The greatest strength is shown in standing still.

1. ibid, pp. 494-495: Come unto me, all ye that are weary and heavy laden, and I give you rest.

1. ibid, pp. 494-495: If we would mirror God, our souls must be calm.

۱ «صبور بودن اغلب اوقات بهترین شیوه از شیوه‌های خدا است.»
 «یک مثقال شکیبایی بهتر از یک من دانایی است.» (هلندی)
 «بزرگ‌ترین و والاترین قدرت اغلب از ساده‌ترین صبوری‌ها به دست
 می‌آید.»^۳
 «کسی که صبور است، میوه رسیده می‌خورد.»^۴
 «تائو (فرزانه) هیچ نمی‌کند، با وجود این، چیزی را ناتمام باقی نمی‌گذارد.»^۵

➤ نکته کاربردی:

واژه‌های لجباز (*obstinate*)، سرسخت (*stubborn*)، سرسخت (*headstrong*)، سرکش (*recalcitrant*)، لجوج (*intractable*)، کله‌شق (*bullheaded*)، کله‌خوک (*pigheaded*)، چموش (*mulish*)، هم‌معنی (*synonym*، مترادف) هستند: این صفت‌ها (*adjectives*) به معنای عدم تمایل سرسختانه به تسلیم (*tenaciously unwilling to yield*) هستند.

Obstinate دلالت بر سفتی (*rigidity*، انعطاف‌ناپذیری) غیرمنطقی دارد: «آقای کوئینسی (*Mr. Quincy*) سخت (*labored*) با فرماندار کار کرد تا موافقت (*assent*) او را جلب کند، اما او لجباز (*obstinate*) بود» بنجامین فرانکلین (*Benjamin Franklin*).

Stubborn به عزم (*resoluteness*) ذاتی (*innate*) و غالباً منحرف شده (*perverse*) یا تسلیم‌ناپذیری (*unyieldingness*) مربوط می‌شود: «او زمانی که تصمیمش را گرفته بود بسیار سرسخت (*stubborn*) بود» ساموئل باتلر (*Samuel Butler*).
 افرادی که *Headstrong* هستند، لجبازانه (*obstinately*) به دنبال راه خود هستند: سناتور سرسخت (*headstrong*)، حوزه انتخابیه (*constituency*) خود را نادیده گرفت (*ignored*)، ایگنور کرد.

1. *ibid*, pp. 494-495: Patient waiting is often the highest way of doing God's way.
2. *ibid*, pp. 494-495: An ounce of patience is worth a pound of brains. (Dutch)
3. *ibid*, pp. 494-495: The greatest and sublimest power is often simple patience.
4. *ibid*, pp. 494-495: The one who is patient eats ripe fruit.
5. *ibid*, pp. 494-495: The Tao does nothing; yet nothing is left undone.

آن‌هایی که *Recalcitrant* هستند علیه قدرت قیام می‌کنند (*rebel*): پلیس
معترضان سرکش (*recalcitrant*) را دستگیر کرد.
Intractable به چیزی اشاره دارد که سرسخت (*obstinate*) است و مدیریت
یا کنترل آن دشوار است: «وحشیگری لجوجانهٔ اسیر او» (*the intractable*)
”*ferocity of his captive* ادگار آلن پو (*Edgar Allan Poe*).